

# نهاد آزادی و توسعه

رضا صالح جلالی

کازمیران، ش ۴۵۷، ۸۶/۱۲/۲۸



**چکیده:** آقای صالح جلالی در این مقاله موانع اصلی تحقق آزادی و عدالت را در تاریخ معاصر ایران، فرهنگ استبداد می‌داند که ریشه در نظام ایلی جامعه با مولفه‌های خشونت، قدرتمندی ایل و ضعف «فرد»، طرد عقلانیت و اصالت تبعیت ریشه دارد. ایشان استقلال اقتصادی مردم از حکومت را عامل اصلی آزادی عدالت و توسعه می‌داند، لکن ساختار تاریخی رژیم ایلی ایران را مانع این استقلال برمی‌شمارد. وی با بیان این‌که تحولات سده اخیر تحول فکری بوده اما منجر به تحول ساختاری سیاسی فرهنگی نشده، معتقد است؛ رسالت مهم اصلاح‌طلبان سازماندهی و آموزش و انتقال مفاهیم اصلاحی به لایه‌های جامعه جهت نیل به تحول ساختاری می‌باشد.

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عدالت و آزادی آرزوهای فروشکسته یک‌صد سال اخیر ملت ایران است، که برای تحقق آن بسیار کوشیده است. در مقابل، فرهنگ استبداد در اعماق جامعه کهن ما بزرگ‌ترین سد راه آزادی و عدالت بوده است.

تلاش برای آزادی و عدالت تاکنون تنها منجر به مردم‌سالاری سیاسی کوتاه‌مدت شد و نخبگان علت تامه شکست راه، تاکنون در حکومت جست‌اند و چاره استقرار حاکمیت مردم‌سالارانه را در حذف حکومت مستبد نشان می‌دهد. با حذف حکومت استبدادی در تاریخ معاصر ایران، استبداد به شکلی نو رو نمود. در نتیجه درد استبداد در ساخت پیچیده اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه پنهان است و با تحول به ساخت اجتماعی، اقتصادی و

فرهنگی جامعه باید به درمان این بیماری مزمن تاریخی پرداخت. استبداد در تاریخ و لایه‌های آشکار و پنهان جامعه ایران ریشه عمیقی دارد. فرهنگ استبداد، اصلی‌ترین مانع گوهرگرانقدر عدالت و آزادی است. در رابطه میان دولت و ملت، همواره در تاریخ ایران، تمرکز امکانات اعم از ثروت، قدرت نظامی، تبلیغات، شهرت، تسلط بر فرهنگ و روابط افراد در اختیار دولت بود و ملت از این همه محروم بود. شرط اصلی دستیابی به قدرت، نزدیکی به دولت بوده است. این امر شیفتگی نزدیکی به دولت و مرکز قدرت را همواره در ملت به عنوان یک فرهنگ نهادینه کرد. یکی از دلایلی که آزادی و عدالت در دیگر نقاط دنیا تا حدودی نهادینه شد، استقلال اقتصادی مردم است. کسی که با فکر و شایستگی خود تولید می‌کند نیازی به دولت ندارد. در نتیجه ضرورتی برای «تملق» و «توجیه وضع موجود» وجود ندارد و همواره به دنبال تغییر و تحول است. در برابر کسی که به مرکز قدرت و ثروت دولت متصل است، نیازی به تولید و شایستگی ندارد، فضای امنی برای خود ایجاد کرده است و در برابر رفتار قانونی یا غیرقانونی، مشروع یا نامشروع پاسخگو نیست، زیرا کسی ثروتمندتر از دولت برای پاسخ‌گویی وجود ندارد. جامعه باید از طریق حسن اجرای قانون احساس امنیت کند، نه از طریق ارتباط با قدرت حاکمیت. معاش ملت باید با تلاش مستقیم ملت تامین شود. هنگامی که معاش ملت با پول نفت از طریق دولت تامین می‌شود، دولت نیازی به ملت ندارد، اعتبار افراد در رابطه با دولت تعریف می‌شود. در حالی که اعتبار افراد باید در نهادهای مدنی و فضاهای رقابتی مشخص گردد. در نهادهای دولتی، رقابتی در جهت توسعه وجود ندارد. حاصلش رکود، توقف و عقب ماندن از توسعه فراگیر است. ثروت‌یابی مردم موجب فریبی، رشد فکری، رشد تولید و هنر و توسعه می‌گردد و دولت نقش نظارت بر اجرای قانون در مسیر توسعه همه‌جانبه را به عهده می‌گیرد. شرط اصلی توسعه، استقلال اقتصادی ملت و کاهش حجم دولت است.

متغیرهای متکثری در توسعه آزادی و عدالت موثرند، اما تجربه چند قرن گذشته بشری در غرب و در نیم قرن گذشته در جنوب و شرق آسیا نشان می‌دهد که آزادی اقتصادی و خارج شدن معیشت مردم از مدار دولت، اصلی‌ترین عامل در عقلایی کردن حوزه سیاست و فرهنگ سیاسی است. کارهای آموزشی حزبی، رسانه‌ای و شکل‌گیری نهادهای مدنی نیز موثرند. اما هم‌وزن استقلال اقتصادی ملت نیست. تولید ثروت خارج از مدار دولت، آزادی اندیشه، تشکل سیاسی، خلاقیت و ثبات به ارمان می‌آورد و امکان بازگشت استبداد را

مسدود می‌کند. ریشهٔ عدم استقلال اقتصادی ملت به ساختار تاریخی جامعه ایران برمی‌گردد. تاریخ سیاسی ایران، تاریخ حاکمیت ایل‌های بزرگ است. ایل‌های قدرتمندی با زور شمشیر متولد می‌شدند و با قهر رشد می‌کردند و با قهر شمشیر ایلی جدیدالولاده افول می‌کردند. چنین نظامی بیش از دو هزاره بر جامعه ایران سیطره داشت. از جمله عشایری که در استقرار حکومت نقش داشتند، عبارتند از: ماد، هخامنش، اشکانی، غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، ایلخانی، قراقویونلو، آق‌قویونلو، صفوی، افشاری، زندی و قاجار است. «خشونت» به عنوان یک اصل در همهٔ اینها پذیرفته شده بود و دغدغهٔ اصلی ملت در این نوع حکومت‌ها «امتیاز» است. «فرد» در برابر دولت تنهاست. استقلال فردی اعتبار ندارد. فرهنگ چاکری، وفاق و تبعیت محض اهلیت و مقرب بودن مبنای ارتباط و به دست آوردن مناصب و پایداری موقعیت و بهره‌برداری و سوءاستفاده وسیع از امکانات بدون مواخذه است. پایهٔ ارتباط در نظام ایلی، کار، هدف جمعی کارکردها و پیشرفت جمعی نیست. «ارادت» جایگزین «مهارت» می‌شود. در این نظام دستور، فرمان، رأی و نظر از بالا به پایین منتقل می‌شود. فرهنگ استدلال در مقابل فرهنگ نقد و عقلانیت قرار دارد که در آن موقعیت، ارتباط و تقرب به قدرت ملاک نیست. بلکه ملاک پیشرفت در یک امر جمعی است. در فرهنگ ایلی عقلانیت رشد نمی‌کند؛ زیرا رشد عقلانیت و فرهنگ استدلال، مستلزم از بین رفتن نظام ایلی و غیرعقلایی است تا فرد بتواند به مهارت و توانایی فکر خود اتکا کند.

در نظام ایلی استقلال فرد، حزب، اقتصاد، فرهنگ، سیاست و تربیت یک خطر بزرگ است که باید محدود گردد. هر رفتاری که در چارچوب سلسله مراتب قدرت ایلی نباشد، لزوماً یک خطر است. این‌که جماعت ایرانی همه چیز را سیاسی می‌انگارد، به این علت است که به لحاظ تاریخی مشاهده کرده، همهٔ امور با اقتدار حکومت انجام می‌گیرد نه از طریق منطق عمومی و قانون. شرح وظایف و اهداف مشترک همه چیز از بالا حل می‌شود و امیدی به قانون نیست. همه امور باید مورد تایید بالادستی باشد تا اجرا شود.

قانون موثر نیست، نمی‌گوییم قانون گفته است می‌گوییم خواست سلطان است. این نگاه اقتداری ارزش فرد و قانون را کاهش داده، عقل را به متاعی بی‌فایده تبدیل می‌نماید. استقلال فردی نتیجهٔ توان عقلی، شخصیت، خودیابی و تربیت است. در فرهنگ ایلی «تبعیت» اصل است. استقلال فردی مبنای سلسله مراتبی نظام ایلی را تهدید می‌کند. اگر فرد مستقل و متأثر از یک نظام اجتماعی تربیت نشود، در نظم پارلمانی نیز درست عمل نخواهد کرد. اگر عامه

مردم به فرهنگ قانونی و نظم اجتماعی قاعده‌مند مجهز نباشند، در هر جوی براساس فضای حاکم رفتار می‌کنند. در نتیجه صرف آزادی و عدالت‌طلبی به نظم اجتماعی محکمی منجر نمی‌شود، بلکه آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی و تحول‌جویی باید متکی به موتور عقلانیت، استقلال اقتصادی و حزبی مجهز باشد.

آنچه که در قرن اخیر در میان روشن‌فکران، نخبگان تحصیل کرده‌ها و بخش عظیمی از عامه مردم رخ داد، تحول فکری بود، که به عللی منجر به تحول ساختار فرهنگی - سیاسی نگردید. زیرا در جوامع ضعیف، تشکیلات حکومتی می‌تواند با درایت فرآیند عقلانیت فرهنگی - سیاسی را راه‌اندازی کند، اما تشکیلات حکومتی قاجار و پهلوی از پویایی ثبات و مشروعیت لازم برای چنین تحولی برخوردار نبود و نفوذ بیگانگان نیز این فرصت را از جامعه گرفت و فرهنگ سیاسی ایلی به فرهنگ سیاسی مبتنی بر استدلال و عقل جمعی تبدیل نگردید و ژن استبداد بدون آن‌که تربیتی برای تغییر آن صورت پذیرد تا اواخر پهلوی ادامه یافت.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران ضربه بزرگی به پیکره این روند فرهنگ سیاسی وارد آورد و روح حاکم بر انقلاب «استقلال» در تعریف موسع آن، آزادی، و «جمهوریت» با اتکا به فرهنگ دینی و باورهای فرهنگی مردم بود. اما به دلیل سنگینی وزنه فرهنگ نظام عشیره‌ای و به لحاظ عمر طولانی در تاریخ ایران، میل بازگشت در لایه‌های مختلف جامعه وجود دارد و تغییر نهایی آن نیازمند تغییر ساختار فرهنگی و سیاسی است. استراتژی‌ای که اصلاح‌طلبان از گذشته تاکنون در پیش گرفته‌اند «تحول فکری» جامعه بوده و لازم است. اما منجر به تغییر ساختار فرهنگی جامعه نشد. استراتژی دهه اخیر اصلاح‌طلبان، فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا که می‌تواند منشأ تحولات اثرگذاری شود، نیازمند تبیین بیشتر و رفع ابهام‌هایی است؛ تعریف و مبانی اصلاحات روش‌های تحقق، تعامل میان حضور در حاکمیت و نهادهای مدنی، قرابت ذهنی مفاهیم اصلاحات و نزدیکی رفتار اصلاح‌طلبان، استقلال و توانمندی اقتصادی و مالی برای تسهیل در امر سازماندهی پیشرفت در اهداف، پیش‌بینی راهکارهای مناسب در شرایط محدودیت برای حضور در حاکمیت یا فعالیت‌های حزبی و مدنی، و موضوعات اساسی دیگری که در این حوزه مغفول مانده است. حضور در حاکمیت (در یک جامعه و در حال توسعه) بستر مناسبی برای توسعه فرهنگ سیاسی و استقلال شهروندی است. تمایل اصلاح‌طلبان برای چنین حضوری در دولت آقای خاتمی امر معقول، مقبول و

پذیرفته‌ای است. اگر چه این امر تا حدودی موجب غفلت از سازماندهی اندیشه اصلاحی لایه‌های مختلف جامعه، سازماندهی و استحکام احزاب اصلاح طلب، رفع ابهام‌های تئوریک تعریف جامع از اصلاحات در ایران، شیوه و مراحل تحقق، تمهید ابزار لازم جهت تحقق اهداف و... گردید.

اکنون که در عمل بخشی از حاکمیت به دلیل امکانات گسترده، اصلاح طلبان را از صحنه اجرا و تقنین خارج کرده، فرصت مناسبی است که اصلاح طلبان در کنار نگاهی به بالا جهت چانه‌زنی، بخش عمده‌ای از نیروها و توانمندی‌ها را در سازماندهی جبهه اصلاحات مصروف نموده، و به رفع ضعف‌های اساسی این جبهه بپردازند. و احزاب اصلاح طلب علاوه بر سازماندهی تشکیلاتی جامعه به تدوین برنامه‌های علمی و جامع برای اداره کشور روی نمایند. سازماندهی، آموزش، تربیت و انتقال مفاهیم اصلاحی به لایه‌های مختلف جامعه برای توسعه همه‌جانبه کشور بسیار حیاتی است. در نهایت باید منتظر و آماده تحولات آینده بود.

## ● اشاره

سیدمحمد موسوی‌فراز

دغدغه آزادی، عدالت، توسعه جامعه و واکاوی زمینه‌ها و مواضع آنها امری ستودنی و بایسته هر ایرانی است، اما دقت ناکافی در تحلیل صحیح ریشه‌ها و بسترهای آزادی و مفهوم آن نتیجه‌ای معکوس خواهد داشت که متأسفانه عدم دقت کافی در نوشتار فوق کاستی‌هایی را به وجود آورده است که برخی از آنها ذکر می‌شود:

۱. ادعای این‌که «چون استبداد قرن‌ها بر ما مسلط بوده روحیه استبدادپذیری کماکان بر جامعه حاکم است» سخنی بی‌دلیل و ناکارآمد است.

نادیده گرفتن نقش انقلاب اسلامی و مقدمات آن در تغییر فرهنگ جامعه ایرانی، یکی از نقاط ضعف این نوشتار و مقالاتی از این دست است.

نشانه‌های زیادی در جامعه ما وجود دارد که خلاف این‌گونه ادعاها را ثابت می‌کند. اصولاً مردمی که روحیه استبدادپذیری داشته باشند، دست به چنین انقلاب عظیم و پرهزینه‌ای نمی‌زنند؛ در مقابل ابرقدرت‌ها سال‌ها با دست خالی نمی‌ایستند و اگر هم در مواردی ابراز مخالفت کنند به خاطر آن فرهنگ و روحیه، وقتی به مانع قدرتمندی برخوردند مقاومت نمی‌کنند؛ در حالی که در تمام دنیا جامعه امروزی ایران را مردمی مقاوم و سرسخت می‌دانند. بنابراین برخلاف نظر نویسنده محترم تحولات سده اخیر تنها در سطح یک تحول فکری نمانده بلکه منجر به تحول در ساختار فرهنگی و سیاسی جامعه شده است.

به نظر می‌آید شاید رشد شاخصه‌های یک نظام ولایی و ولایت‌پذیر امت اسلامی در جامعه پس از انقلاب و تفاوت‌های ماهوی آن با نظام‌های لیبرال دموکراسی موجب شده عده‌ای دچار توهم بقای فرهنگ استبداد شوند که این خلط، ناشی از عدم معرفت صحیح و نوعی ظاهربینی است.

۲. استقلال اقتصادی مردم از حکومت گرچه آثار مثبت بسیاری دارد، اما لزوماً عامل تحقق آزادی و عدالت نخواهد شد. در کشورهای غربی که بخش خصوصی، قوی و دولت‌ها (از لحاظ اقتصادی) کوچکترند این امر منجر به عدالت نشده است، بلکه اصولاً یکی از نقدهای وارد بر اقتصاد و سرمایه‌داری بی‌توجهی به عدالت است. ضمن آن‌که آقای جلالی علت عدم تحقق این استقلال را در ایران وجود نظام‌های ایلی می‌داند که به نظر صحیح نمی‌رسد. اصولاً مردم ایران قبل از دوران نفت چندان اقتصاد وابسته به دولتی نداشته‌اند و با توجه به ساده‌تر بودن روابط و معادلات اقتصادی در گذشته، مردم خود نیازهایشان را تامین می‌کرده‌اند. پس اولاً این استقلال لاقبل به طور نسبی در جامعه گذشته ایران وجود داشته و ثانیاً تاریخ استبدادزده ایران نشان می‌دهد که این استقلال کمک‌چندانی به آزادی و عدالت و توسعه نکرده است.

۳. آقای جلالی در پایان به نقش و کارکرد اصلاحات در جامعه کنونی پرداخته‌اند که حاوی نکات مثبتی است. از جمله لزوم بازتعریف اصلاحات و بررسی مبانی آن. در واقع اصلاحات در ایران زمانی می‌تواند واقعاً به اصلاح‌گری جامعه منجر شود که با نقدی درونی تکلیف خود را با مفاهیم مهمی مثل تعریف، هدف، روش و نسبت خود با فرهنگ دینی ملت ایران روشن و اصلاح کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی